

معرفی «مکتب تفکیک» و نقد نگاه این مکتب به ترجمه فلسفه از یونانی به عربی

حسین مظفری

چکیده

مکتب تفکیک، که میرزا مهدی اصفهانی در حدود هشتاد سال پیش بنیان نهاد، سه راه و روش معرفتی قرآن، عرفان و برهان و نتیجه حاصل از آنها را متفاوت می‌داند و ناب ساختن و خالص نگاه داشتن شناختهای قرآنی و سرده‌فهمی آنها به دور از «تأویل»، «مزج» و «التقاط» را هدف خویش می‌خواند. شخصیت‌های مهم این مکتب عبارت‌اند از: میرزا مهدی اصفهانی، سید موسی زرآبادی، شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد تهرانی، شیخ محمود حلبی، محمد رضا حکیمی، سید جعفر سیدان و... نگاه تفکیکیان به مسائل مختلف درباره فلسفه اسلامی، با دیدگاه رایج فیلسوفان مسلمان در باب این امور متفاوت است و هر یک از آنها باید جداگانه نقد و بررسی شود.

آنان در باب ترجمه فلسفه از زبان یونانی به عربی معتقدند این کار، توطئه خلفای جور برای مقابله با اهل بیت علیهم‌السلام بوده است و برای آن، آثار سوء متعددی برمی‌شمارند. این نوشته، نشان داده است که گرچه سوء نیت خلفا از این کار، انکارناپذیر است، اهداف مثبت دیگری نیز در نظر بوده و در مجموع، ثمرات ترجمه فلسفه از زبانهای آن بیشتر بوده است. این نوشتار، به تمام مواردی که تفکیکیان آثار سوء ترجمه می‌شمارند، پاسخ داده است.

کلید واژه‌ها:

مکتب تفکیک، ترجمه، فلسفه.

«مکتب تفکیک» برای علاقه‌مندان به «علوم عقلی» و دل‌دادگان به فرهنگ و تمدن اسلامی در یکی دو دهه اخیر، نامی آشناست. نقل و نقد آموزه‌های آن، گرم‌کننده برخی محافل دینی و فلسفی بوده و هست، و معارف این مکتب دغدغه ذهنی بسیاری از اندیشمندان مسلمان و دانش پژوهان علوم عقلی شده است.

گرچه طی این سالها کتابها و مقالات گوناگونی در این باب نگاشته شده است، نه سخنان اصحاب و مدافعان این مکتب به خوبی تبیین گشته، و نه مطالب بیان شده، به نحوی مطلوب نقادی شده است. در این مقال بر آنیم تا ضمن معرفی اجمالی این مکتب و شخصیت‌های آن، یکی از موضوعات مطرح شده از سوی ایشان را در باب فلسفه بیان و سپس آن را نقد و ارزیابی کنیم.

۱. آشنایی اجمالی با مکتب تفکیک

الف) تاریخچه

بنیان‌گذار این مکتب، مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است. او با هجرت خود از نجف اشرف به مشهد مقدس (۱۳۴۰ هجری قمری) ترویج این تفکر را آغاز کرد و پس از ایشان نیز شاگردانش راه او را ادامه دادند. البته این مکتب، از آغاز بدین نام شهرت نداشت و عنوان «مکتب تفکیک» را اول بار، استاد محمد رضا حکیمی در کیهان فرهنگی، سال نهم، اسفندماه ۱۳۷۱ مطرح کرد و در آنجا به معرفی اجمالی این مکتب پرداخت. ایشان مدعی است گرچه نام‌گذاری «تفکیک» و «مکتب تفکیک» تازه است، واقعیت تفکیک قدیمی و کهن است و پیشینه آن به صدر اسلام می‌رسد، و مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و شاگردان وی را احیاکننده این طرز تفکر می‌شمرد.

(مکتب تفکیک، ۸۶)

ب) چکیده اندیشه

تفکیکیان معتقدند علمی همچون فلسفه و عرفان، از آغاز با دسیسه دشمنان دین و حاکمان جور

وارد فضای فرهنگی جامعه اسلامی شده است، و ورود آنها بیش از آنکه به نفع جامعه اسلامی باشد به ضرر آن بوده است، و از جمله آثار نامطلوب آن، مزج و آمیختگی میان معارف و حیاتی و علوم بشری است.

ایشان سه راه و روش قرآن، عرفان و برهان و نتایج حاصل از آنها را جدا از هم و متفاوت با یکدیگر دانسته، معتقدند بر اثر غفلت برخی عالمان و دانشوران مسلمان، خالص فهمی قرآن و سنت با مشکل روبه‌رو شده و تأویلهای ناصواب این دو منبع معرفتی دین، در میان عارفان و فیلسوفان مسلمان رواج یافته است.

از این روی، تفکیکیان وظیفه خود می‌دانند که بر جداسازی میان مفاهیم و علوم بشری از یک سوی، و اصطلاحات و علوم و حیاتی از سوی دیگر قیام کنند و استقلال و خودبستگی علوم قرآنی را آشکار سازند.

آقای محمد رضا حکیمی که خود معرّف و مروج این مکتب است، آن را چنین تعریف می‌کند:

تفکیک در لغت به معنای «جداسازی» است (چیزی را از چیز دیگر جدا کردن) و «ناب سازی» چیزی و «خالص کردن» آن؛ و «مکتب تفکیک»، مکتب جداسازی سه راه و روش معرفت؛ و سه مکتب شناختی است در تاریخ شناختها و تأملات و تفکرات انسانی؛ یعنی راه و روش قرآن، راه و روش فلسفه، راه و روش عرفان؛ و هدف این مکتب، ناب‌سازی و خالص‌مانی شناختهای قرآنی و سره‌فهمی این شناختها و معارف است، به دور از تأویل و مزج با افکار و نحله‌ها، و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق، تا «حقایق وحی» و اصول «علم صحیح» مصون ماند، و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد. (همان، ۴۶-۴۷)

ایشان همچنین در جایی دیگر می‌گویند:

هنگامی که می‌گوییم «مکتب تفکیک» یعنی آن جهان‌بینی و جهان‌شناسی و نظام شناختی و دستگاه فکری و مبنای اعتقادی (و سیستم تعقلی) که میان مفاهیم

اصطلاحات بشری یا مترج از سویی، و معارف خالص الهی و آسمانی (مستخذ از کتاب و سنت) از سویی دیگر، تفاوت قائل است و فرق می‌گذارد؛ و در واقع و به عبارت بهتر، تفاوتی را که هست و واقعیت دارد می‌پذیرد، و بیان می‌کند و روشن می‌سازد... و در مورد این سه مبنا و مکتب (وحی، فلسفه و عرفان) «تفکیکی» است نه «تأویلی» و «مزجی» و «التقاطی» و «تطبیقی»؛ زیرا این امر را ناشدنی می‌داند و این سه جهان‌بینی و جهان‌شناسی را در حد هم و عین هم نمی‌شناسد و تأویل و انطباق دادن را به زیان مبانی وحی و معارف قرآنی می‌بیند؛ چون استقلال و خودبسندگی آنها را مخدوش می‌سازد (و سطح آنها را پایین می‌آورد) و این چگونگی را عقلاً و شرعاً مردود می‌شمارد. (همان، ۱۶۱)

همان‌گونه که از این عبارات و همچنین عنوان «مکتب تفکیک» برمی‌آید، ویژگی اساسی مکتب تفکیک، تأکید اصحاب آن بر عدم مطابقت معارف فلسفی و عرفانی با معارف وحیانی و لزوم جداسازی و مرزبندی میان آنها و پرهیز از تأویل متون دینی و رد آن به معارف فلسفی و عرفانی است. (همان، ۱۴۱ و ۱۴۴)

با وجود این، تفکیکیان در آثار خود متعرض مسائل گوناگونی درباره فلسفه و عرفان اسلامی شده‌اند. در خصوص فلسفه، دیدگاه‌های ایشان را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. نگاه بیرونی تفکیکیان درباره کلیت فلسفه اسلامی و مسائل ناظر به آن؛

۲. نگاه درونی به تک‌تک مسائل فلسفی؛

در بخش نخست به مسائلی همچون ترجمه فلسفه از زبان یونانی به عربی و آثار آن، مخالفت گروهی از فقها با فلسفه، چگونگی برخورد امامان علیهم‌السلام و اصحاب ایشان با فلسفه، نقد روش معرفت فلسفی، فیلسوفان و میزان توجه ایشان به وحی، تأثیر فلسفه در فهم متون دینی، فواید و زیانهای فراگیری فلسفه و... پرداخته و در این موضوعات در برابر فیلسوفان مسلمان موضع گرفته‌اند. در بخش دوم نیز در بسیاری از مسائل فلسفی همچون اشتراک معنوی وجود، اصالت وجود، مباحث علت و معلول، ذات و صفات خداوند، چیش نظام هستی، معاد جسمانی

و... با ادعای ناسازگاری آرای فلاسفه - به ویژه پیروان حکمت متعالیه - با ظواهر آیات و روایات، به مخالفت با آنها برخاسته‌اند و البته گاهی نیز به روش فلسفی وارد بحث شده و کوشیده‌اند با برهان عقلی - که دست‌کم برخی از ایشان برای آن ارزش چندانی قائل نبوده، به آن وقعی نمی‌نهند - نادرستی اندیشه‌های رایج فلسفی را نشان دهند.

بدیهی است نقد و بررسی تفصیلی مطالب فوق تنها در قالب چندین کتاب پر حجم میسر است، و این نوشته تنها در صدد نقد و بررسی نظر تفکیکیان درباره یکی از این مسائل - یعنی ترجمه فلسفه از زبان یونانی به عربی - است، و نویسنده بر آن است تا به توفیق الهی و با بضاعت اندک خویش، موضوعات دیگر را نیز به تدریج، نقد و بررسی کند و ضمن تبیین آرای تفکیکیان در این زمینه‌ها، نقاط مثبت و منفی آنها را آشکار سازد.

ج) شخصیتها و منابع

مهم‌ترین شخصیتها و منابع مکتب تفکیک از این قرارند:

۱. میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۰۳-۱۳۶۵ ق.)

ایشان بنیان‌گذار مکتب تفکیک و مهم‌ترین شخصیت آن به شمار می‌آید. مهم‌ترین آثار وی در زمینه‌های مرتبط با علوم عقلی عبارت‌اند از:

- معارف القرآن (این کتاب به چاپ نرسیده است و نسخه خطی آن نزد برخی افراد موجود است).

- تقریرات (شامل اصول فقه، اصول عقاید و قرآن‌شناسی است که به قلم یکی از شاگردان ایشان نوشته شده و به دست خود ایشان اصلاح گردیده است). این کتاب نیز چاپ نشده و نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۳۴۸۰ موجود است.

- ابواب الهدی (که خلاصه معارف القرآن است). این کتاب در سال ۱۳۶۳ ش در مشهد مقدس به همت سید محمد باقر نجفی یزدی چاپ شده است.

- مصباح الهدی (در اصول فقه). گرچه موضوع اصلی این کتاب، اصول فقه است، به مناسبت

به برخی از مسائل مربوط به فلسفه نیز پرداخته است. این کتاب نیز به همت سید محمد باقر نجفی یزدی در سال ۱۳۶۳ ش منتشر شده است.

۲. سید موسی زرآبادی (م ۱۳۵۳ ق.)

آقای حکیمی ایشان را نیز در زمره بنیان‌گذاران مکتب تفکیک و در ردیف میرزا مهدی اصفهانی نام می‌برد، (همان، ۱۹۵) با وجود این، اهمیت میرزا در ترویج افکار تفکیکی و تثبیت عقاید این مکتب بسی بیشتر از ایشان است.

اثری از وی در زمینه علوم عقلی در دسترس نیست.

۳. شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۱۸-۱۳۸۶ ق.)

شیخ مجتبی از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی و از نظر اهمیت تقریباً شخصیت دوم این مکتب است. مهم‌ترین اثر مکتوب ایشان، بیان الفرقان (در اصول دین، و بیان تفاوت میان معارف قرآنی و معارف فلسفی و عرفانی) در پنج جلد است. علامه طباطبایی بخشهایی از مطالب این کتاب را در المیزان (۵/ ۲۵۹- ۲۸۹) نقد کرده است. این کتاب در سال ۱۳۷۳ ش در تهران به همت مرکز جامعه تبلیغات اسلامی چاپ شده است.

رساله‌هایی نیز از ایشان بر جای مانده است؛ از جمله، رساله‌ای در نقد اصول یازده گانه

فلسفه صدرایی.

۴. میرزا جواد تهرانی (۱۲۸۳- ۱۳۶۸ ش.)

آثار باقی مانده از ایشان در زمینه علوم عقلی عبارت‌اند از:

- بحثی در فلسفه بشری و اسلامی

- عارف و صوفی چه می‌گویند؟

- میزان المطالب (در ۲ جلد)

۵. شیخ محمود حلبی

وی یکی دیگر از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی است. بهترین تقریر درس میرزا نیز به قلم ایشان صورت گرفته و سپس میرزا آن را تصحیح کرده است. او نقش بسیار مهمی در ترویج این

مکتب، به ویژه در تهران داشته و با تأسیس انجمن حجیه و القای دروس معارف، این طرز تفکر را در میان گروهی از تحصیل‌کردگان و روشن‌فکران در زمان رژیم سابق بسط داده است.

(امروسی، آئین و اندیشه، ۲۷)

۶. شیخ محمد باقر ملکی میانجی (۱۳۲۴-۱۴۱۹ ق.)

برخی از آثار ایشان عبارت‌اند از:

- توحید الامامیه

- مناهج البیان فی تفسیر القرآن، ۶ جلد (تفسیر جزء‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۹ و ۳۰)

- بدائع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام

- تفسیر فاتحة الكتاب

- نگاهی به علوم قرآنی

۷. شیخ علی نمازی شاهرودی (۱۳۳۳-۱۴۰۵ ق.)

کتاب «تاریخ فلسفه و تصوف» و نیز «اصول دین» از جمله آثار ایشان است. در زمینه‌های فقه، اصول و رجال نیز آثاری از ایشان بر جای مانده که پاره‌ای از آنها عبارت‌اند از:

- روضات النضرات در فقه استدلالی (۱۰ جلد)

- مستدرک سفینه البحار در چندین مجلد

- مستدرکات علم رجال (۵ جلد)

۸. شیخ حسنعلی مروارید (۱۲۸۹-۱۳۸۳ ش.)

کتاب تنبیهات حول المبدأ و المعاد از ایشان است.

۹. محمد رضا حکیمی (۱۳۱۴ ش.)

همان‌گونه که گفته آمد، نام مکتب تفکیک را اول بار، ایشان برای این نحله فکری برگزید، و با انتشار چندین کتاب، در ترویج افکار تفکیکی در سالهای اخیر نقش مهمی داشته است.

مهم‌ترین کتابهای ایشان در این زمینه عبارت‌اند از:

- مکتب تفکیک (چاپ اول، ۱۳۷۵ ش)

- اجتهاد و تقلید در فلسفه (چاپ اول، ۱۳۷۸ ش)

- معاد جسمانی در حکمت متعالیه (چاپ اول، ۱۳۸۱ ش)

- عقل سرخ (چاپ اول، ۱۳۸۳ ش)

۱۰. سید جعفر سیدان (۱۳۱۳ ش).

ایشان چند رساله در زمینه علوم عقلی نگاشته‌اند که پاره‌ای از آنها بدین قرارند:

- رساله میزان شناخت

- رساله حدود و قدم

- رساله اتحاد عاقل و معقول (نقد)

- رساله جبر و اختیار

- رساله نقد اصالة الوجود

برخی دیگر از شخصیت‌های مکتب تفکیک که اثری در زمینه علوم عقلی از ایشان بر جای نمانده است عبارت‌اند از: شیخ علی اکبر الهیانی تنکابنی (م ۱۳۸۰ ق.)، سید ابوالحسن حافظیان (م ۱۳۶۰ ش.)، شیخ هاشم قزوینی (م ۱۳۳۹ ش.) و میرزا علی اکبر نوقانی (م ۱۳۷۰ ق.). (ر.ک: حکیمی، همان، ۱۸۹-۳۱۷)

۲. نظر تفکیکیان درباره ترجمه فلسفه از زبان یونانی به عربی و آثار آن

از جمله مسائلی که اصحاب تفکیک بر آن تأکید بسیار دارند، ترجمه کتب فلسفی از زبان یونانی به زبان عربی و تأکید بر تأثیرهای منفی آن است. آنان در این باره بر چند نکته تأکید می‌ورزند:

۲-۱. سوء نیت خلفا در امر ترجمه

به نظر ایشان ترجمه این کتابها را باید نوعی تهاجم فرهنگی تلقی کرد، و ریشه‌های آن را هم در زمان معاویه باید جست. (حکیمی، مکتب تفکیک، ۹۵-۹۶ و ۳۲۶؛ شرف الدین، ۱۵۷-۱۵۸) از آنجا که وی در صدد بود تا دمشق را در مقابل مدینه و کوفه قرار دهد، و مسلمانان را از مراجعه به علی و

اولاد علی علیه السلام در معارف دین باز دارد، لاهوت مسیحی و دانایان آنان را به خویش نزدیک کرد، و به ترویج معارف آنان در جامعه اسلامی پرداخت. سیاست وارد کردن معارف از خارج عالم اسلام ادامه یافت تا در زمان خلفای عباسی به اوج خود رسید.

مهم ترین اهداف خلفا از این کار عبارت بود از:

۱. بستن درب خانه اهل بیت علیهم السلام و مشغول کردن مردم به علوم وارداتی، و در نتیجه، احساس بی نیازی مردم از مراجعه به اهل بیت، یعنی این مفسران واقعی قرآن. (اصفهانی، ابواب الهدی، ۳، حکیمی، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ۲۱۲)

آقای حکیمی پس از بیان این مطلب، برای تأیید، کلامی از علامه طباطبایی رحمته الله علیه را نیز شاهد می آورد.

علامه طباطبایی در پاسخ به این پرسش که « آیا فلسفه یونان (الهیات) که چند قرن بعد از بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر ترجمه کتب یونانی به عربی وارد جامعه مسلمین شد، تنها برای این منظور بود که مسلمین با علوم خارج از کشور خود آشنا شوند، و یا اینکه بهانه ای بود تا مردم را از رجوع به اهل بیت باز دارند؟ » می فرماید:

... ظاهر حال این است که این عمل به منظور تحکیم مبانی ملیت اسلامی و فعلیت دادن به هدفهای دین بوده؛ چنانکه قرآن کریم تأکید زیادی بر تعقل و تفکر در همه شئون آفرینش و خصوصیات وجود آسمان و زمین و انسان و حیوان و غیره دارد؛ و به موجب آن، مسلمین باید به انواع علوم اشتغال ورزند. در عین حال، حکومتهای معاصر با ائمه هدی نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات علیهم السلام و باز داشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره مندی از علومشان استفاده می کردند، می توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده است... (طباطبایی، بررسی های اسلامی، ۲ / ۸۱-۸۳)

۲. ایجاد اختلاف و تفرقه در میان امت اسلام برای تسلط هر چه بیشتر بر آنان و در واقع اجرای

سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن». (حکیمی، مکتب تفکیک، ۳۲۵-۳۲۶)

۳. نفوذ فرهنگی در میان مسلمانان تا اداره حکومت سیاسی برایشان ممکن باشد، (همان) و برای رسیدن به این منظور شوم از دو گروه استفاده کردند:

الف) دین‌فروشان ظاهر الصلاح خودی از راه جعل احادیث؛

ب) دین‌ستیزان نفوذی بیگانه از راه نفوذ دادن فرهنگهای بیگانه در میان مسلمانان به منظور نفی «وحدت قرآنی امت». (همان، ۳۲۷)

۲-۲. شواهدی بر مدعای فوق

۱. از جمله شواهد این مدعا آن است که خلفای اموی و عباسی تا آنجا که می‌توانستند مردم را از مراجعه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام باز می‌داشتند، در حالی که اگر هدف آنان از ترجمه کتب، افزودن بر اطلاعات امت اسلام و تقویت مبانی فرهنگی و کمک به تحقق اهداف قرآنی بود، می‌باید اهل بیت علیهم‌السلام را در ارائه معارف قرآنی و علوم و حیاتی آزاد می‌گذاشتند؛ چه، این مصادیق آشکار «اهل الذکر» بیشتر و بهتر از هر کسی می‌توانستند به این مهم بپردازند؛ حال آنکه خلفای جور از هیچ ظلم و ستمی در حق آنان دریغ نورزیدند، و تا آنجا که توانستند از رواج افکار و عقاید ایشان در میان امت اسلام جلوگیری کردند.

۲. خلفا نه در اصل ترجمه کتابها، و نه در انتخاب آنها، با اهل بیت علیهم‌السلام هیچ مشورتی نکردند. اگر آنها نیت خیری داشتند، قطعاً در این زمینه از دانش این معادن علم و حکمت بهره می‌گرفتند.

(حکیمی، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ۲۱۵-۲۱۶، مکتب تفکیک، ۳۲۵-۳۲۶)

۳. در برخی کتب، اصحاب تفکیک داستانی تاریخی از قول علامه مجلسی نقل می‌کنند و آن را شاهد این مدعا می‌گیرند.

در ابواب الهدی از قول علامه مجلسی (علیه‌السلام) چنین آمده است:

می‌گویم: این جنایت بر دین، و ترویج کتابهای فلاسفه در میان مسلمانان، از بدعتهای

خلفای جور و دشمنان امامان دین، و به منظور باز داشتن مردم از ایشان و از دین مبین

بوده است، و شاهد بر این، مطلبی است که صفدی در کتاب لامیه العجم گفته است،

و آن اینکه مأمون، در آن هنگام که با برخی از پادشاهان مسیحی - که گمان می‌کنم پادشاه قبرس باشد - پیمان صلح و دوستی برقرار کرد، از آنها درخواست کرد که کتابهای کتابخانه یونان را برای او بفرستند، و مجموعه‌ای از کتابها نزد آنها بود که کسی بدانها دسترسی نداشت. آن پادشاه، خواص از مشاوران خود را جمع، و در این رابطه با آنها مشورت کرد. همه آنها نظرشان بر این قرار گرفت که او این کار را نکند، جز یکی از روحانیان آنها که گفت: این کتابها را به سوی آنها بفرست؛ چه، این کتابها بر دولتی شرعی و دینی وارد نشده مگر آنکه آن را به فساد کشانیده، و در میان بیروانش اختلاف افکنده است.^(۱)

۴. فعالیت فراوان جمعی از علمای اهل کتاب برای ترجمه کتب یونانی و... به زبان عربی، و مشابهت کار آنها با فعالیتهای فرهنگی تبشیری و میسیونرهای مسیحی در روزگار اخیر، این احتمال را تقویت می‌کند که توطئه‌ای فرهنگی در کار بوده است، و کوشیده‌اند تا به منظور دور نگهداشتن امت از خط واحد قرآنی ذهن مردم را با انواع مفاهیم و افکار پرکنند. (حکیمی، مکتب تفکیک، ۹۵-۹۶)

۲-۳. آثار سوء ترجمه

به نظر ایشان، نهضت ترجمه آثار سوء بسیار عمیق و فراوانی برای عالم اسلام در پی داشت، تا جایی که میرزا مهدی می‌گوید ضرر آن برای اسلام از ضرر سقیفه کمتر نبود:

سپس در زمان مولایمان امام رضا علیه السلام و پس از ایشان، مصیبت بزرگ دیگری، بزرگ‌تر از مصیبت اول (سقیفه) برای اسلام اتفاق افتاد، و آن هم ترجمه فلسفه و

۱. «قال (العلامة المجلسی): أقول: هذه الجناية على الدين و تشهير كتب الفلاسفة بين المسلمين من بدع خلفاء الجور السعادين لأئمة الدين ليصرفوا الناس عنهم و عن الشرع المبين. و يدل على ذلك ما ذكره الصفدي في شرح لامية العجم أن المأمون لما هادن بعض ملوك النصارى - أظنه صاحب جزيرة قبرس - طلب منهم خزانة كتب اليونان - و كانت عندهم مجموعة من بيت لا يظهر عليه أحد - فجمع الملك خواصه من ذوى الرأى، و استشارهم فى ذلك، فكلمهم أشار بعدم تجهيزها اليهم الا مطران واحد فانه قال: جهّزها اليهم فما دخلت هذه العلوم على دولة شرعية الا افسدتها و وقعت الاختلاف بين علمائها». (ابواب الهدى، ص ۴)

انتشار آن در میان مسلمانان به دستور رشید ملعون بود، تا اینکه قواعد آن تثبیت و دلایل آن در قلوب مسلمانان راسخ شد.^(۱)

وی در جایی دیگر می‌گوید:

و بعد از ترجمه فلسفه [مسلمانان] با داشتن آن، از علوم آل محمد علیهم السلام احساس بی‌نیازی کردند، تا آنجا که به احتجاج با ایشان برخاستند؛ آن چنان که از تاریخ (حوادث زمان) امام رضا علیه السلام این مسئله به دست می‌آید. بلکه مسئله بدان‌جا منتهی شد که علوم ایشان (اهل بیت علیهم السلام) در میان پیروانشان کوچک شد، و در نتیجه، کلمات ایشان را به علوم بشری یونانی تأویل کردند، و پنداشتند که فهم مراد و منظور ایشان، متوقف بر فراگیری علوم یونانی است، و این امر نادرستی است.^(۲)

با بررسی سخنان اصحاب مکتب تفکیک در موارد مختلف به دست می‌آید که ایشان موارد

ذیل را از آثار سوء ترجمه می‌دانستند:

الف) احساس بی‌نیازی امت از رجوع به اهل بیت پیامبر، و بحث و مناظره فیلسوفان با امامان و از جمله امام رضا علیه السلام؛

ب) کوچک شدن علوم اهل بیت در نظر شیعیان، و تأویل کردن کلمات امامان علیهم السلام موافق با علوم یونانی؛

ج) منوط دانستن فهم کلمات امامان علیهم السلام به فراگیری و دانستن فلسفه یونانی؛

د) بی‌اعتنایی علما به روایات معارفی، و تضعیف بسیاری از آنها به سبب مخالفت با قواعد فلسفی، و پرهیز از نقل آنها؛ (اصفهانی، تقریرات، ۱۵۶)

۱. ثم ان فی عصر مولانا الرضا علیه السلام و من بعده وردت حادثة عظيمة أخرى أعظم من الأولى علی الاسلام و هی ترجمة الفلسفة و انتشارها فی المسلمین بأمر الرشید الملعون حتی ثبتت قواعدها و رسخت فی قلوب المسلمین دلائلها. (اصفهانی، تقریرات، ۱۵۶)

۲. و بعد ترجمه الفلسفة استغنوا بها عن علوم آل محمد علیهم السلام حتی آل الامر الی البحث و الاحتجاج معهم كما یظهر من تاریخ ثامن الائمة علیهم السلام، بل انتهى الأمر الی أن صغرت علومهم فی أنظار تابعهم فأولوا کلماتهم علی العلوم البشرية اليونانية و زعموا أن فهم مرادهم متوقف علی تعلم العلوم اليونانية و هذا غیر صحیح... (اصفهانی، ابواب الهدی، ۴)

ه) غلبه جهالت بر مردم؛ (اصفهانی، مصباح الهدی، ۳)

و) جهل به عقل و احکام آن؛ (همان)

ز) خاموش شدن نور اسلام؛ (همان)

ح) تشکیک علمای عامه در بسیاری از معارف قرآنی با تمسک به معارف یونانی؛ (همان)

ط) راه‌یابی اجمال به بسیاری از روایات، و سخت شدن استنباط احکام از روایات، تا جایی که علمای دین برای مقابله با آن علم اصول را بنا نهادند؛^(۱)

ی) بسط سخن در اصول عقاید، و راه‌یابی اختلاف‌های فراوان در این زمینه‌ها؛ (همان، حکیمی،

شرف‌الدین، ۱۶۶)

ک) دور ماندن از فهم سره معارف قرآنی و تعالیم وحیانی، و راه‌یابی تأویل‌های خلاف عقل و

شرع درباره متون دینی؛ (اصفهانی، ابواب الهدی، ۴۴ حکیمی، شرف‌الدین، ۱۶۶)

ل) فراموشی زبان فطرت و جایگزینی زبان اصطلاحات. (حکیمی، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ۱۹۸)

۳. نقد و بررسی

۱. درباره هدف خلفا از به راه انداختن نهضت ترجمه، چندان نمی‌توان خوش‌بین بود، و هدف آنان را صرفاً ترویج علم و حکمت و کمک به شکوفایی تمدن اسلامی دانست؛ زیرا اگر فقط چنین هدفی داشتند می‌بایست بیش از هر کسی به امامان معصوم علیهم‌السلام، و بیش از هر چیز به ترویج علوم ایشان اهمیت می‌دادند، در حالی که امامان معصوم علیهم‌السلام بیش از دیگران آماج ستم و آزار خلفا واقع شدند، و همگی - جز امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف که در پرده غیبت بود - به دست آنان به شهادت رسیدند.

با وجود این، نمی‌توان هدف خلفا را در اهداف سوء یاد شده در کلمات اصحاب تفکیک

۱. «فقام أجلاء الاصحاب و كبار فقهائنا العظام لحفظ الدين و دفع هذا البلاء العظيم، و اجتهدوا في مقام دفع الشبهات و التشكيكات و الاوهام التي سموها بالبرهان او بالمكاشفة و العيان فوقوا سلام الله عليهم اجمعين في مشقة عظيمة في قبال تلك السياسة فدوّنوا علم اصول الاحكام و مبانيها و ما يتوقف عليه، مجدّين في دفع شبهات العامة و أوهامهم على حسب علومهم و اصطلاحاتهم.» (همان)

منحصر دانست، و عشق و علاقه برخی از آنان - به ویژه مأمون - را به علم و دانش، و همچنین احساس نیاز امت اسلامی به علوم و دانشهای روز، و عقب نماندن از دیگران را نادیده گرفت. از آنجاکه جامعه اسلامی، در آن روزگار، بزرگترین و پهناورترین حکومتها را داشت، و خلفا به منزله حاکمان این جامعه، آبرو و عزت و اقتدار خود را در گرو آشنایی هر چه بیشتر مسلمانان با علوم روز و بهره‌وری از آنها می‌دانستند، طبیعی بود که دست‌کم برای حفظ موقعیت خود، با سرعت و دقت هر چه بیشتر، علوم روز را به استخدام خود در آورند، و از این روی، نه تنها کتب فلسفه و الهیات، بلکه کتابهای پر شمار دیگری را از علوم طبیعی نیز به عربی ترجمه کردند و وارد عالم اسلام ساختند.

۲. حتی اگر هدف خلفا از ترجمه کتب فلسفی، بستن در خانه اهل بیت علیهم‌السلام و مشغول کردن مردم به علوم وارداتی، و در نتیجه، احساس استغنا و بی‌نیازی ایشان از مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام بوده باشد، باید گفت آنان هرگز به این هدف شوم خود نرسیدند، و ترجمه فلسفه به ایشان کمکی نکرد. معاندان با اهل بیت علیهم‌السلام - چه پیش از ترجمه فلسفه و چه پس از آن - خود را از مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام بی‌نیاز می‌پنداشتند، و دوستان و شیعیان ایشان نیز همواره خود را محتاج علوم اهل بیت علیهم‌السلام می‌دیدند، و ترجمه فلسفه و الهیات نه تنها از ارادت مسلمانان به آن ستارگان علم و حکمت نکاست، بلکه در سایه آشنایی با این علوم و ارتقای سطح فکری و فلسفی، با بصیرت بیشتر و اعتقادی بس عمیق‌تر، خود را نیازمند علوم اهل بیت علیهم‌السلام دیدند.

۳. هدف شوم خلفا از ترجمه کتب فلسفی، ما را از این گونه معارف بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیرا پاره‌ای از مسائل تنها به روش عقلی باید کانون بررسی قرار گیرند و نمی‌توان در آنها به آیات و روایات و دیگر امور نقلی استناد کرد. آن دسته از مباحث فلسفی که درباره اصل وجود خدا و برخی صفات او - جل و علا - بحث می‌کنند از این قبیل‌اند. روشن است که پیش از پذیرفتن دین اسلام با دلیل عقلی، نمی‌توان - محض نمونه - برای اثبات خدا به آیه «الله خالق کل شیء» (زمر / ۶۲) و برای اثبات صدق کلام او - جل و علا - به آیه «و من اصدق من الله حدیثاً» (نساء / ۸۷) استناد کرد. عقل باید پیشاپیش وجود خداوند و اتصاف حضرت حق به همه صفات کمالی را با برهان عقلی

بپذیرد تا در برابر کلام خدا خاضع شود و آن را به منزله حجت بین خود و خدا بپذیرد، و مباحث فلسفی می‌تواند به انسان کمک کند تا درباره این امور و امور دیگری از این قبیل، به نیکی بیندیشد و درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص دهد. افزون بر آنکه تبیین عقلانی معارف دین و دفاع عقلانی از آنها در برابر فلسفه‌های مادی، مستلزم آشنایی با مسائل فلسفی است، و یک عالم دینی می‌تواند با استفاده از این ابزار، بزرگ‌ترین خدمتها را به دین و دین‌داران ارائه دهد.

استاد حکیمی که در تأیید نظر خویش به سخن علامه طباطبایی استناد کرده است شایسته بود بخش دیگر پاسخ ایشان را نیز، که بلافاصله پس از آن سخن آورده‌اند، مطرح می‌کرد. مرحوم علامه پس از اینکه هدف شوم خلفا را از ترجمه الهیات تصدیق می‌کند، می‌گوید:

ولی آیا این منظورِ ناموجهِ حکومت‌های وقت، و سوء استفاده‌شان از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحث‌های الهیات مستغنی می‌کند و موجب می‌شود که از اشتغال به آنها اجتناب و خودداری کنیم؟ متن الهیات، مجموعه بحث‌هایی است عقلی محض که نتیجه آنها اثبات صانع و اثبات وجوب وجود، وحدانیت و سایر صفات کمال او و لوازم وجود او از نبوت و معاد می‌باشد، و اینها مسائلی هستند به نام اصول دین که ابتدائاً باید از راه عقل اثبات شوند تا ثبوت و حجیت تفصیل کتاب و سنت تأمین شود؛ و گرنه احتجاج و استدلال به حجیت کتاب و سنت از خود دین و سنت، احتجاجی است دوری و باطل؛ حتی مسائلی که از اصول دین مانند وجود خدا و وحدانیت و ربوبیت وی در کتاب و سنت وارد است، به همه آنها از راه عقل استدلال شده است. (طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ۲ / ۸۳-۸۴)

۴. هدف شوم خلفا از ترجمه کتب فلسفی، مستلزم ناپسند بودن اصل ترجمه نیست و هدف سوء و ناپسند عاملان یک کار را نباید به معنای ناپسند بودن اصل آن دانست؛^(۱) چراکه از خود قرآن

۱. یکی از روش‌های نادرست نقد افکار که امروزه در کتابهای منطقی آن را «مغالطه انگیزه و انگیزه» می‌نامند این است که به جای بررسی محتوای سخن، به خاستگاه آن و انگیزه‌های بیان آن توجه شود، و به جای بررسی ادله یک مدعا، تعلقات و انگیزه‌های احتمالی مدعی مورد توجه قرار گیرد. (ر.ک: خندان، منطق کاربردی، ۲۱۸) و تفکیکیان در

و اسلام نیز سوء استفاده‌های فراوان شده است. آیا از این مسئله می‌توان - معاذ الله - بطلان قرآن و اسلام را نتیجه گرفت؟

علامه طباطبایی با اشاره به این حربۀ مخالفان منطق و فلسفه می‌گوید:

کسی که به این استدلال (علیه منطق و فلسفه) تمسک کرده، متفطن به این نکته نشده است که هموار ساختن راهی به منظور غرضی فاسد، یا طئی آن با هدفی ناپسند، منافاتی با این ندارد که آن راه، مستقیم (و موصل به هدف باشد)؛ همچون شمشیری که مظلومی را با آن می‌کشند، و همچون دین، که آن را در (راه کسب) غیر رضای خدا به کار می‌گیرند.^(۱)

ترجمۀ کتب علمی و فلسفی - هرچند با انگیزه‌های نادرست خلفا صورت گرفته باشد - مسلمانان را بیش از پیش با علوم روز آشنا کرد و به آنان امکان داد تا در پرتو تعالیم عالیہ اسلام و بهره‌گیری از دانشهای بشری، پایه‌های تمدن بزرگ اسلامی را هر چه مستحکم‌تر سازند و تا قرن‌ها سیادت علمی و فرهنگی عالم را به خود اختصاص دهند.

۵. با صرف نظر از اینکه هدف خلفا از برپایی نهضت ترجمه چه بوده است، سرّ ادامه آن و استقبال علمای اسلام از این نهضت فکری - فرهنگی را باید در تشویق قرآن و روایات به فراگیری علم و حکمت به طور مطلق جست‌وجو کرد. (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۳۹-۱۴۰) آیاتی همچون: فیشر عباد ﴿الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه﴾ (زمر، ۱۷ و ۱۸)^(۲) که به قرینه «أحسنه» در آن، منظور از قول، قرآن و روایات نیست یا دست‌کم منحصر در آن نیست و شامل علوم و سخنان دیگر نیز می‌شود، و آیه هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (زمر، ۹)^(۳) و روایاتی همچون: اطلبوا العلم و لو بالضئین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم (محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة،

اینجا به این نوع مغالطه مبتلا شده‌اند.

۱. «و لم یفطن المستدل به أنّ تسویة طریقة لغرض فاسد، أو سلوکه لغایة غیر محمودة، لا ینافی استقامته فی نفسه، کالسیف یقتل به المظلوم و کالذین یستعمل لغیر مرضاة الله سبحانه». (طباطبایی، میزان، ۵ / ۲۶۲)
۲. «آنان پس بندگان مرامبارت ده، آنان که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند».
۳. «آیا آنان که می‌دانند، با آنان که نمی‌دانند برابرند؟»

۳ / ۲۰۷۰)،^(۱) و الحکمة ضالّة المؤمن، فخذ الحکمة و لو من أهل النفاق (همان، ۱ / ۶۷۱)،^(۲) و الحکمة ضالّة المؤمن، فاطلبوها و لو عند المشرك تكونوا أحقّ بها و أهلها (همان)،^(۳) اینها و آیات و روایات فراوان دیگر که مسلمانان را به تلاش علمی گسترده برای پی بردن به حقایق عالم تشویق می‌کند، موجب شد که مسلمانان از این تلاش علمی استقبال کنند، و از نتیجه آن برای غنای هر چه بیشتر فرهنگ و تمدن اسلامی بهره گیرند. علمای اسلام در قرنهای نخستین، با الهام از آیات و روایات، در هر گوشه‌ای از دنیا که اندیشه تابناکی یافتند، آن را به جهان اسلام آوردند و به زیبایی و با دقت ترجمه کردند؛ به گونه‌ای که اروپاییان در قرون وسطا از طریق همین ترجمه‌های دانشمندان مسلمان، با اندیشه‌های دوران باستان آشنا شدند، و به دلیل همان تأکیدهای دینی بود که می‌بینیم در تاریخ مسلمانان، تفکر فلسفی در میان آنان روز به روز بالنده‌تر شد و تندباد «تهافت»ها^(۴) و «مصارع»ها^(۵) نه تنها شعله تابنده آن را فرو نشاند که آن را فروزان‌تر ساخت، و این از ارتباط عمیق تفکر عقلانی با مکتب جاوید اسلام حکایت دارد. (ر.ک: ارشادی نیا، نقد و بررسی نظریه تفکیک، ۱۲۸-۱۲۹)

۶. این عقیده که ترجمه فلسفه باعث احساس بی‌نیازی امت اسلام از رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام و بلکه مقابله فیلسوفان و متکلمان با امامان و از جمله امام رضا علیه‌السلام شد، درست نیست؛ زیرا به شهادت تاریخ، بیشتر مسلمانان، پس از وفات رسول خدا از اهل بیت علیهم‌السلام جدا شدند، نه پس از ترجمه کتابها؛ و اقلیت دوستان و شیعیان ایشان نیز پس از ترجمه کتب فلسفی و آشنایی با فلسفه، نه تنها ارادتشان به اهل بیت کمتر نشد، بلکه بیشتر هم شد. تاریخ نیز نشان نداده است که فیلسوفی با امام رضا علیه‌السلام به مخالفت برخاسته باشد. اولین فیلسوف عالم اسلام را کندی (م ۲۵۲ ق)

۱. «دانش را - هر چند در چین باشد - طلب کنید؛ چرا که تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است.»

۲. «حکمت، گمشده مؤمن است؛ پس حکمت را - حتی از منافقان - برگزید.»

۳. «حکمت، گمشده مؤمن است؛ پس آن را - حتی اگر نزد مشرکی باشد - فراگیرید، تا اهل آن و شایسته‌تر نسبت به آن باشید»

۴. اشاره است به کتاب تهافت الفلاسفة اثر ابو حامد محمد غزالی.

۵. اشاره است به کتاب مصارعة الفلاسفة که ابو الفتح شهرستانی، نویسنده صاحب کتاب معروف الملل و النحل، آن را علیه فلاسفه نوشته است.

دانسته‌اند که نه تنها مخالفتی با معصومان علیهم‌السلام نداشته، بلکه در نامه‌ای که از ایشان برای امام حسن عسکری علیه‌السلام بر جای مانده است از آن حضرت پرسش‌هایی کرده است (ر.ک: فیض کاشانی، الوافی، ۱ / ۳۷۷)، و کسانی که در مجالس مناظره با امام رضا علیه‌السلام حاضر می‌شدند، متکلمان ادیان و مذاهب مختلف بودند، و پیروی از دین و مذهبشان آنان را به مناظره با امام رضا علیه‌السلام کشانده بود، نه پیروی از فلسفه و فیلسوفان.

۷. بررسی اتهام تأویل به فلاسفه، و همچنین مسئله میزان تأثیر فلسفه بر فهم روایات، به مقالات مستقلی نیاز دارد.

۸. ترجمه فلسفه را نمی‌توان سبب بی‌اعتنایی عالمان به روایات معارفی دانست؛ چه، فلاسفه مسلمان، فلسفه را در عرض دین نمی‌دیدند، و با وجود آن، خود را از تقلین بی‌نیاز نمی‌پنداشتند، بلکه به مدد فلسفه با دیدی عمیق‌تر و سینه‌ای گشاده‌تر به محضر قرآن و عترت می‌رفتند، و از معارف ناب و عمیق آنها بیش از دیگران بهره می‌بردند، و اگر پاره‌ای از روایات را به دلیل مخالفت با مسلمات عقلی تضعیف، و از نقل و ترویج آنها خودداری کردند، نه تنها نباید آنان را سرزنش کرد، که باید ایشان را به خاطر این خدمتشان ستود؛ چراکه روایات جعلی فراوانی در کتب روایی مسلمانان راه یافته‌اند، و با میزان مسلمات عقلی و شرعی می‌توان آنها را تشخیص داد. و اگر نقد روایات و درایة الحدیث علمای ژرف‌اندیش ما نبود، که امت اسلام به استناد روایات مجعول، به بیراهه می‌رفت.

۹. «غلبه جهالت بر مردم»، «جهل به عقل و احکام آن» و «تاریک شدن نور اسلام» را نیز از آثار شوم ترجمه بر شمرده‌اند؛ در حالی که به شهادت تاریخ، مسلمانان با الهام از دین مبین اسلام و با بهره‌گیری از علوم و تجربیات دیگران، طی چندین قرن، سیادت علمی جهان را از آن خود ساختند و تمدن عظیم اسلامی را بنا نهادند؛ قلّه‌های علم و دانش را فتح کردند؛ و نور اسلام را عالم‌گیر ساختند.

اگر امت اسلام آن چنان که باید، جملگی به قرآن و عترت روی می‌آوردند، شاهد نضج و شکوفایی بیشتر تمدن اسلامی، می‌بودیم، ولی به هر روی، امت اسلام هر قدر به علم و حکمت ارج نهاد از ثمرات آن بهره برد، و هر چه در شکرگزاری نعمت ثقلین کوتاهی

کرد، گرفتار پیامدهای آن شد، و در تشخیص علل و عوامل کامیابی‌ها و ناکامی‌ها نباید دچار اشتباه و مغالطه شد.

۱۰. «تشکیک علمای عامه در بسیاری از معارف قرآنی با تمسک به معارف یونانی» را نیز از دیگر آثار سوء ترجمه دانسته‌اند. پاسخ این سخن نیز روشن است. اگر منظور از «معارف قرآنی» مباحث ناظر به ولایت و امامت باشد باید گفت اولاً، علمای عامه بسیار پیش‌تر از ترجمه متون، در این گونه مسائل تشکیک می‌کردند، و مخالفت آنان با این دسته از معارف قرآنی به ترجمه فلسفه ربطی ندارد؛

ثانیاً، اگر بنا باشد از مسائل فلسفی برای اثبات حقانیت مذهبی خاص استفاده شود، این پیروان مذهب تشیع‌اند که می‌توانند از مسائل فلسفی برای اثبات عصمت جانشینان پیامبر و همچنین حقانیت معارف ایشان بهره‌برند، و در نتیجه، نادرست است که بگوییم علمای عامه از مسائل فلسفی برای اثبات حقانیت مذهب خود بهره‌برند.

همچنین اگر منظور ایشان از «معارف قرآنی»، مباحث ناظر به مبدأ و معاد و ... است که در فلسفه نیز از آنها بحث می‌کنند، و به نظر تفکیکیان نتیجه مباحث فلسفی با نتیجه مباحث قرآنی در این زمینه‌ها متفاوت است، باید گفت اولاً، استفاده از فلسفه در تفسیر قرآن و روایات، به علمای عامه اختصاصی ندارد و همواره گروهی از علمای فریقین بوده‌اند که متون دینی را بر اساس محکومات و مسلمات فلسفه تفسیر می‌کرده‌اند، و حتی می‌توان گفت که در گذر تاریخ، اعتقاد علمای شیعه به فلسفه، بیش از توجه علمای عامه به آن بوده است، و دلیل این امر نیز آن است که روایات شیعی بیش از روایات موجود در منابع حدیثی اهل سنت با مسائل فلسفی قرابت و همخوانی دارد. از همین روست که شیعیان، سهم بیشتری در ترویج و تقویت مباحث فلسفی داشته‌اند. در نتیجه متهم کردن خصوص «علمای عامه» نادرست است؛

ثانیاً، علمای فریقین، در گذر تاریخ برای اثبات و تبیین معارف دینی و دفاع از آنها از معارف فلسفی به بهترین وجه بهره‌برده‌اند. نگاهی به کتابهای کلامی فریقین - به ویژه از زمان خواجه نصیرالدین طوسی به بعد - میزان استفاده متکلمان را از مباحث فلسفی نشان می‌دهد؛

ثالثاً، بر فرض که چنین سوء استفاده‌ای نیز رخ داده باشد، این مسئله هیچ قدحی برای فلسفه به شمار نمی‌آید. همچنان که دشمنان اسلام از قرآن و آیات نورانی آن نیز سوء استفاده‌های فراوانی کردند، و یا سپر کردن قرآن، امت را در برابر اسلام مجسم، یعنی امیر مؤمنان علیه السلام قرار دادند.

۱۱. ترجمه فلسفه را موجب «راه‌یابی اجمال به بسیاری از روایات، و سخت شدن استنباط احکام از روایات» دانسته‌اند، تا جایی که «علمای دین برای مقابله با آن، علم اصول را بنا نهادند!» درباره بخش اول این سخن، باید گفت واقعیت کاملاً بر عکس است، و پاره‌ای از آیات و روایات که عمق معنای آنها برای بسیاری از مردم و بلکه عالمان دین، مبهم و مجمل بود، با تلاش هزار ساله فیلسوفان و در سایه معارف حکمت متعالیه معنای خود را بازیافت و از بوتة اجمال و ابهام بیرون آمد. این سخن، دامنی دراز دارد و شایسته است، در مقاله مستقلی بدان پرداخته شود.

اما اینکه تدوین علم اصول احکام (اصول فقه) نیز برای مقابله با ابهام حاصل از ترجمه فلسفه صورت گرفته باشد، به روشنی نادرست است. آیا آشنایان به فقه و اصول و فلسفه، هرگز می‌توانند بپذیرند که اگر فلسفه به عربی ترجمه نمی‌شد، فقها هیچ گاه محتاج تدوین علم اصول فقه نمی‌شدند، و به محض شنیدن و دیدن یک روایت، و بدون اعمال هیچ قاعده اصولی، فتوا صادر می‌کردند؟

۱۲. «بسط سخن در اصول و راه‌یابی اختلافهای فراوان» را نیز از دیگر آثار سوء ترجمه شمرده‌اند.

پاسخ آن است که بر این اساس، نزول قرآن را نیز باید دارای آثار سوء دانست؛ چه، عربهای جاهلی، پیش از نزول قرآن تنها از اسب و شتر و شراب و عشق و مستی سخن می‌گفتند و در بسیاری از معارف مبدأ و معاد هیچ گونه اختلافی نداشتند؛ زیرا از بسیاری مطالب قرآنی بویی نبرده بودند تا درباره آنها اختلاف کنند؛ اما نزول قرآن موجب شد که به اختلافهای فراوان درباره خدا و صفات خدا، از قبیل وحدت و عدالت و علم و حکمت، و نیز معارفی همچون قضا

و قدر و بداء و برزخ و قیامت مبتلا شوند.

۱۳. «فراموشی زبان فطرت و جایگزینی زبان اصطلاحات و دور ماندن از فهم سره معارف قرآنی، را نیز از دیگر آثار سوء ترجمه معرفی کرده‌اند. این سخن به آنجا می‌انجامد که هر کس جاهل تر و عامی تر بوده و ذهنی دست نخورده تر داشته باشد، آیات و روایات را بهتر از علما و دانشمندان می‌فهمد؛ چیزی که برخی تفکیکیان به صراحت آن را در کلمات خویش آورده‌اند؛ حال آن‌که نادرستی آن نیازی به سخن ندارد.

۱۴. اینکه «ترجمه متون فلسفی به عربی» را باعث هدم دین و آثار نبوت، و آن را برای اسلام خطرناک تر از سقیفه بصریم، این پرسش را پدید می‌آورد که اگر واقعاً ترجمه کتابهای فلسفی و... این قدر برای اسلام خطرناک بود، چرا پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام مسلمانان را از چنین خطر بزرگی آگاه نساختند، و در مقابل، با دستور دادن به فراگیری علم و دانش - حتی از مشرک و منافق - آنان را به این کار تشویق کردند، و از فلاسفه بزرگی همچون ارسطو و افلاطون به نیکی یاد کردند. چند روایت در این زمینه نقل شده است که یک نمونه از آنها روایتی است که فاضل شهرزوری در نزهة الارواح آورده است:

و یروی عنه علیه السلام « آته کان اذا قتل واحد من أهله قال له: یا أرسطاطالیس هذه الأئمة » (۳۰)

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که هنگامی که یکی از اطرافیان به کمال می‌رسید به او می‌فرمود: ای ارسطوی این امت.

در روایتی دیگر، امام صادق علیه‌السلام از افلاطون، تعبیر به «رئیس الحكماء» فرموده است. (مجلسی، بحار الانوار، ۱۰ / ۱۷۲، ح ۲) در توحید مفضل نیز، آن حضرت از ارسطو به نیکی یاد کرده است. (همان، ۳ / ۷۵ و ۶۱ / ۳۲۷)

البته بررسی نحوه برخورد امامان علیهم‌السلام با فلسفه و فیلسوفان و همچنین ترجمه فلسفه به زبان عربی، به مقاله مستقلی نیاز دارد. از مجموع مطالبی که در این مقاله گفته آمد به دست می‌آید که هیچ‌یک از مطالبی که تفکیکیان آنها را آثار سوء ترجمه می‌دانند پذیرفتنی نبوده، آثار مفید آن بسی بیشتر از آثار سوء آن بوده است.

منابع.....

۱. قرآن کریم.
۲. ارشادی نیا، محمدرضا، نقد و بررسی نظریه تفکیک، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۳. اصفهانی، میرزا مهدی، ابواب الهدی، مشهد: سید محمد باقر نجفی یزدی، ۱۳۶۳ ش.
۴. _____، تقریرات، مرکز اسناد آستان قدس رضوی: شماره ۱۳۴۸۰.
۵. _____، مصباح الهدی، مرکز اسناد آستان قدس رضوی: شماره ۱۲۴۱۲.
۶. حکیمی، محمدرضا، اجتهاد و تقلید در فلسفه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۷. _____، شرف الدین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۸. _____، مکتب تفکیک، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۹. خندان، علی اصغر، منطق کاربردی، تهران و قم: سمت و مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. شهرزوری، فاضل، نزهه الارواح، ترجمه ضیاء الدین دژی با نام کنز الحکمة، تهران: ۱۳۰۶ ش.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
۱۲. _____، بررسی های اسلامی، ج ۲، قم: هجرت، ۱۳۹۷ ق.
۱۳. _____، قرآن در اسلام، مشهد: طلوع، [بی تا].
۱۴. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی ۷، ۱۴۰۶ ق.
۱۵. فیضی، کریم، فیلسوف عدالت، قم: تهذیب، ۱۳۸۱ ش.
۱۶. قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، ج ۱، تهران: مرکز جامعه تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳ و ۱۰ و ۶۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه. [بی تا]
۱۸. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۳، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۶ ق.
۱۹. ملکی میانجی، علی، مقدمه «مکتب تفکیک یا روش فقهای امامیه»، اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره سوم، آذر و دی ۱۳۷۸ ش.
۲۰. ملکی میانجی، محمد باقر، توحید امامیه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۲۱. موسوی، سید محمد، آئین و اندیشه: نقد مکتب تفکیک، تهران: حکمت، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. واعظ زاده خراسانی، «نقد مکتب تفکیک»، اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره سوم، آذر و دی ۱۳۷۸ ش.